



این روزها در وقت امام

این روزها در وقت امام

این روزها در وقت امام

یکشنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۳

سال نودونهم

شماره ۲۸۷۱۵

اطلاعات

۴

این روزها در وقت امام

این روزها در وقت امام

این روزها در وقت امام

این روزها در وقت امام



استاد شهید مرتضی مطهری

تجلی زینب از عصر عاشورا

گویی نفسها در سینه ها حبس و صدای زنگها و هیاهوها خاموش گشت، مرکبها هم ایستادند و او خطبه ای خواند. راوی می گوید: «و لم ار والله خفره قط انطق منها»^(۱). این «خفره» خیلی ارزش دارد، «خفره» یعنی زن با حیا. زینب مثل یک زن بی حیا سخن نگفت. زینب آن خطابه را در نهایت عظمت القا کرد. آن حیای زنانگی از او پیدا بود. شجاعت علی با حیای زنانگی در هم آمیخته بود.

علی علیه السلام بیست سال پیش در کوفه خلیفه بود و در مدت پنج سال خلافت خود خطابه های زیادی خوانده بود، هنوز در میان مردم خطبه خواندن علی علیه السلام ضرب المثل بود. راوی می گوید: گویی علی زنده شده و سخن او از دهان زینب بیرون می ریزد. می گوید وقتی حرفهای زینب - که مفصل هم نیست، ده دوازده سطر بیشتر نیست - تمام شد، مردم را دیدم که همه انگشتانشان را به دهان گرفته و می گزیدند.

این است نقش زن به شکلی که اسلام می خواهد. شخصیتی در عین حیا، عفاف، عفت، پاکی و حریم. تاریخ کربلا به این دلیل مذکر- مؤنث است که در ساختن آن، هم جنس مذکر عامل مؤثری دارد و هم جنس مؤنث، متهمی هر کدام در مدار خودشان. این تاریخ به دست این دو جنس ساخته شده است.

پی نوشت:

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ اللهورف، ص ۵۵، و نظیر این عبارت در مقتل الحسین مفرم، ص ۳۹۶ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹ آمده است که تماما از حمید بن مسلم روایت می کنند.

۲ و ۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹

۴ و ۵- همان، ص ۱۰۸

روایت شده است که حسین علیه السلام در همین جا که اکنون جسد او را می بینی، بدون این که کفنی داشته باشد، دفن می شود و در همین جا قبر حسین، مطاف خواهد شد.

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

زینب آینده را که آنجا کعبه اهل خلوص خواهد بود، برای اسام زین العابدین روایت می کند. بعد از ظهر یازدهم عمر سعد با لشکریانش برای دفن کردن اجساد کثیف افرادش در کربلا ماند، ولی بدنهای اصحاب ابا عبد الله همان طور روی زمین ماندند. سپس اسرا را حرکت دادند (شب دوازدهم)، یکسره از کربلا تا کوفه که تقریباً دوازده فرسخ است. آنها این چنین ترتیب داده بودند که روز دوازدهم اسرا را به علامت فتح، با طبل و شنبور و دبدبه وارد کنند و به خیال خودشان آخرین ضربت را به خاندان پیغمبر بزنند.

اسرا را حرکت دادند و بردند، در حالی که زینب شاید از روز تاسوعا اصلاً خواب به چشمش نرفته است. سرهای مقدس را قبلاً بریده بودند. تقریباً دو ساعت بعد از طلوع آفتاب، در حالی که اسرا را وارد کوفه می کردند، دستور دادند سرهای مقدس را به استقبال آنها ببرند که با یکدیگر بیابند. وضع عجیبی است، غیر قابل توصیف است. دم دوازده کوفه این زن با شخصیت که در عین حال زن باقی ماند و گرانها، خطابه ای می خواند (دختر علی، دختر فاطمه اینجا تجلی می کند). راویان چنین نقل کرده اند که در زمان خاصی زینب موقعیت را مناسب تشخیص داد و خطابه ای ایراد کرد. عبارات تاریخ این است: «و قد او مات الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکت الاجراس»^(۲)؛ یعنی در آن هیاهو و غلغله که اگر دهلی می زدند، صدایش به جایی نمی رسید،

«بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی»^(۳). آنچنان دلسوز ناله کرد که «فابکت و الله کل عدو و صدیق»^(۴)؛ یعنی کاری کرد که دوست و دشمن به گریه در آمدند. ولی در عین حال او از وظایف خود غافل نیست. پرستاری زین العابدین به عهده اوست. او نگاه کرد به زین العابدین و دید حضرت آنچنان ناراحت است که گویی می خواهد قالب تهی کند؛ لذا فوراً بدن ابا عبد الله را رها کرد و به سراغ زین العابدین آمد: ای پسر برادرم! چرا تو را در حالی می بینم که می خواهد روح از بدنت پرواز کند؟ فرمود: عمه جان! چطور می توانم بدنهای عزیزانمان را ببینم و ناراحت نباشم؟ زینب در این شرایط شروع می کند به تسلیت خاطر دادن به زین العابدین.

ام ایمن، زن بسیار مجلله ای است که ظاهراً کنیز خدیجه بوده و سپس آزاد شده است. او سالها در خانه پیغمبر و مورد احترام ایشان بوده است. کسی است که از پیغمبر حدیث روایت می کند. او روایتی را از پیغمبر برای زینب نقل کرده بود که مربوط به سرنوشت این خانواده در آینده بود. زینب روزی در اواخر حیات علی علیه السلام، برای این که مطمئن شود آنچه ام ایمن گفته، صد در صد درست است، خدمت پدرش آمد و گفت: یا ابا! من حدیثی این چنین از ام ایمن شنیده ام، می خواهم آن را یک بار هم از شما بشنوم، تا ببینم آیا همین گونه است؟ همه روایت را عرض کرد. پیامبر تأیید کرد و فرمود: درست گفته ام ایمن، همین طور است.

زینب در آن شرایط سخت این حدیث را برای امام زین العابدین روایت می کند. در این حدیث آمده که این قضیه فلسفه ای دارد، مبادا در این شرایط خیال کنید که حسین کشته شد و از بین رفت. پسر برادرا از جد ما چنین

زینب از عصر عاشورا تجلی می کند. از آن به بعد به او واگذار شده بود. رئیس قافله اوست؛ چون یگانه مرد، زین العابدین (س) است که در این زمان به شدت مریض است و احتیاج به پرستار دارد. پسر زیاد دستور داده که از جنس ذکور اولاد حسین هیچکس نباید باقی بماند، لذا دشمنان چندین بار حمله کردند تا امام زین العابدین را بکشند؛ ولی خودشان گفتند: «انه لما به»^(۱)؛ او خودش دارد می میرد. و این هم حکمت و مصلحت خدا بود که حضرت امام زین العابدین بدین وسیله زنده بماند و نسل مقدس حسین بن علی باقی بماند. یکی از کارهای زینب پرستاری از امام زین العابدین است.

در عصر روز یازدهم اسرا را بر مرکبهایی (شستر یا قاطر یا هر دو) که پالان های چوبین داشتند، سوار کردند و مقید بودند که اسرا پارچه ای روی پالان ها نگذارند، برای این که زجر بکشند. سپس اهل بیت خواهشی کردند که پذیرفته شد. آن خواهش این بود: «قلن بحق الله الا ما مرتسم بنا علی مصرع الحسین»^(۲)؛ گفتند: شما را به خدا حالا که ما را از اینجا می برید، ما را از قتلگاه حسین عبور بدهید؛ زیرا می خواهیم برای آخرین بار با عزیزانمان خدا حافظی کنیم.

در میان اسرا تنها امام زین العابدین بودند که به علت بیماری، پاهای مبارکشان را زیر شکم مرکب بسته بودند، اما دیگران روی مرکب آزاد بودند. وقتی به قتلگاه رسیدند، همه بی اختیار خودشان را از روی مرکب ها به زمین انداختند. زینب (سلام الله علیها) خود را به بدن مقدس ابا عبد الله می رساند، و آن را به گونه ای می بیند که تا آن زمان ندیده بود؛ بدنی بی سر و بی لباس. او با این بدن معاشقه می کند و سخن می گوید: